

تحلیلی بر معناشناسی واژه قلب در نهج‌البلاغه و استخراج دلالت‌های تربیتی آن

مریم نادری*

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۰۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۱

چکیده

تربیت و عناصر آن از جمله اهداف و اصول به چستی انسان، مرتبط است. بهره‌مندی از منابع علمی موثق، پایه و اساس اطمینان از یافته‌ها پیرامون چستی انسان می‌باشد. در میان منابع موجود، اتکاء به نهج‌البلاغه به‌عنوان منبع اصیل، انکارناپذیر است. به‌ویژه آنکه این متن مقدس، سخنان ارزشمند امام علی علیه السلام را شامل می‌شود. در این پژوهش محقق به دنبال این هدف است که معناشناسی قلب را در نهج‌البلاغه مورد تحلیل و بررسی قرار دهد و سپس دلالت‌های تربیتی آن را آشکار سازد. این مقاله با استفاده از روش تحلیل متن در علم «معناشناسی» با رویکرد «هم‌زمانی» و روش تحلیل مفهومی به کشف معنای قلب به‌عنوان یکی از کلیدی‌ترین واژه‌های حوزه انسان‌شناسی پرداخته است. این بررسی، بیشتر بر افعال، صفات و هم‌نشین‌های قلب تمرکز دارد. در ادامه دلالت‌های ناظر بر تربیت انسان بر اساس معناشناسی قلب، نتیجه‌گیری شده است؛ هدف تربیت قرب الی الله و دستیابی به حیات طیبه و اصول تربیت؛ اصل هماهنگی با فطرت؛ اصل هدایت‌خواهی، اصل تعقل و تفکر و اصل جامعیت می‌باشند.

کلیدواژه‌ها:

معناشناسی قلب، نهج‌البلاغه، دلالت‌های تربیتی.

*. دانش‌آموخته دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه الزهراء ع.ج.ا.، مدرس دانشگاه فرهنگیان. Dr.Naderi.m@gmail.com

۱. مقدمه

شناخت انسان علاوه بر آنکه راهی برای شناخت خداوند است^۱، مقدمه‌ای ضروری برای بهره‌برداری صحیح از قابلیت‌ها و شکوفا کردن استعدادهای انسان است. همه عناصر و اجزاء نظام تعلیم و تربیت اعم از اهداف، اصول و روش‌ها به‌گونه‌ای به موقعیت و وضعیت انسان ناظر است. علت و مبنای ایجاد مکاتب و نظریه‌های تربیتی متعدد، تفاوت آنها در ترسیم سیمای انسان در پاسخ به چپستی اوست (کاردان، ۱۳۸۰: ۵۱۸/۱). هرکدام از این مکاتب براساس منابع و روش‌های مورد اعتماد خود، به سؤالات اساسی خود، پیرامون انسان و تربیت او پاسخ ارائه داده‌اند؛ اما مهم‌ترین آسیب این نظریه‌ها، بشری بودن آنها و محدودیت‌های متعدد انسان برای شناخت کامل نوع بشر است. از این رو، در تحلیل انسان و ساختار وجودی او استفاده از منابعی همچون نهج البلاغه ضرورت می‌یابد. در نهج البلاغه توجه خاصی به جوارح انسانی شده که در مفهوم آن‌ها، نکات قابل توجهی نهفته شده است. در میان این اعضا، «قلب»، جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. از انجائیکه قلب جایگاه صفات، حالات و افعال انسانی، مانند بالندگی، محوشدن، خشوع و حب دنیا، لب، اذن، سمع و یقین است (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۷، ص ۷۴ و حسینی)، لذا می‌توان قلب را در ابعاد عاطفی، ادراکی و افعالی انسان به کار گرفت.

پژوهش حاضر تلاش دارد با محور قرار دادن واژه «قلب» به‌عنوان پربسامدترین واژه در حوزه انسان‌شناسی و در قالب استفاده از علم معناشناسی^۲ به این پرسش پاسخ دهد که: «معناشناسی واژه قلب در نهج البلاغه، چه دلالت‌های تربیتی‌ای دارد؟»

۲. پیشینه پژوهش:

قنبری (۱۳۸۴) در مقاله‌ای با عنوان قلب در نهج البلاغه با بهره‌مندی از روش توصیفی-تحلیلی به معنا، مفهوم و کارکردهای قلب می‌پردازد. در نوشتاری دیگر با عنوان معناشناسی قلب در نهج البلاغه به معناشناسی تاریخی و توصیفی پرداخته شده است که در معناشناسی تاریخی، واژه قلب ارتقا یافته و در معناشناسی توصیفی، ارتباط معنایی واژه قلب با واژه‌های هم‌نشین مورد بررسی قرار گرفته است (نویدقراجه قیه، ۱۳۹۴). مولف مقاله قلب از دیدگاه امام علی علیه السلام نیز به معنای لغوی و بعد اجتماعی قلب پرداخته است و نتیجه گرفته ماهیتا قلب همان نفس و روح ادمی است و در نهایت هم‌معنایی قلب با صدر و فواد را مورد توجه قرار داده است (فعالی، ۱۳۸۶).

۱. «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۲/۲)

2. Semantic.



قلب، در انسان‌شناسی عرفانی که از راه علم حضوری به مطالعه انسان و نحوه دستیابی به کمال او پرداخته می‌شود، حقیقت انسان تلقی شده و آن را عالم صغیر نامیده‌اند. از همین رو، به بررسی قلب در این حوزه نیز توجه شده است. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان از «قلب در عرفان اسلامی» (محمدزاده، ۱۳۹۲: ۱۳-۴۲) و «حقیقت قلب در عرفان اسلامی» (رمضانی؛ پارسا نژاد، ۱۳۹۱) نام برد. پایه دریافت و توجیه گزاره‌ها در عرفان، شهود است و حجت عرفانی به استدلال یا تحلیل عقلانی استوار نیست (خسروپناه، ۱۳۸۲: ۲۲۸). قلب در قرآن کریم نیز بسیار مورد توجه و پژوهش قرار گرفته است (دلبری، ۱۳۹۵؛ جعفرزاده کوچکی و امامی غفاری، ۱۳۹۴؛ نبی احمدی و حاج زین الدینی، ۱۳۹۱؛ معروف، ۱۳۸۸).

با توجه به پیشینه ارائه شده، خلأ بررسی معناشناسی قلب مبتنی بر روش علمی با محوریت نهج البلاغه به شکل جامع و در راستای حوزه تربیتی انسان، کاملاً مشهود است. لذا این نوشتار درصدد است به این مهم بپردازد.

۳. روش‌شناسی:

در این پژوهش از دانش مطالعه معنا و روش تحلیل مفهومی بهره برده‌ایم. استفاده از روش مطالعه معنا با این پیش فرض است که پیوستگی میان مفاهیم احادیث نهج البلاغه به جملات آن منحصر نمی‌شود، بلکه در مفردات آن نیز، پیوندهای معنایی ویژه‌ای برقرار است. هر واژه معنای خود را در ارتباط با سایر واژگان باز می‌یابد. مطالعه معنا در علم معناشناسی، با دو رویکرد هم‌زمانی^۱ و در زمانی یا تاریخی^۲، صورت می‌گیرد. رویکرد هم‌زمانی که تفاوت‌ها و تمایزهای میان معانی را در یک دوره زمانی، مورد مطالعه قرار می‌دهد (کریستال به نقل از دلبری، ۱۳۹۵)، رویکرد این پژوهش است. از میان روش‌های مطالعه و توصیف معنا در این رویکرد، از روش «معناشناسی» براساس بافت زبانی^۳ که در چارچوب روابط جانشینی^۴ و هم‌نشینی^۵ بر مبنای محیط وقوع یک واژه در بافت معنایی تعیین می‌شود، بهره برده شده است. میان لفظ و معنا در زنجیره کلامی، رابطه‌ای افقی و عمودی برقرار است. رابطه افقی همان رابطه ترکیبی (هم‌نشینی) میان لفظ و معناهای زنجیره کلام است و

-
1. Synchronic
 2. Diachronic
 3. Linguistic Context
 4. Paradigmatic Relation
 5. Syntagmatic Relation

رابطه عمودی، رابطه انتخابی (جایگزینی) میان لفظ و معنایی است که می‌توانند جایگزین شوند (دلبری، ۱۳۹۵، ص ۳). در رویکرد تحلیل مفهومی، مفاهیم به صورت تحلیلی مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفته تا مؤلفه‌ها و عناصر معنایی این مفاهیم و روابط میان مؤلفه‌هایی که در بطنش نهفته است، تبیین شود. سپس روابط میان مفهوم مورد نظر با دیگر مفهوم‌های مرتبط مورد کاوش قرار گیرد. در فرایند تحلیل مفهومی تطبیقی، بخشی از داده‌ها همانند یک مفهوم یا یک گزاره، با دیگر مفهوم‌ها یا گزاره‌ها، مقایسه می‌شود و با جداسازی و مقایسه پیوسته مفهوم‌ها و گزاره‌ها، امکان گسترش الگوی مفهومی مهیا می‌شود که نشان‌دهنده رابطه‌های گوناگون میان مفهوم‌ها یا گزاره‌ها است (گیون، ۲۰۰۸، ص ۱۰۰).

۴. معناشناسی قلب و هم نشین‌های آن

۴-۱. قلب

تأملی در نهج البلاغه نشان می‌دهد که تکرار واژه قلب در خطبه‌ها ۳۶ مورد، در نامه‌ها ۴ مورد، در حکمت‌ها ۱۰ مورد می‌باشد. مفسرین و فقهاء الحدیث، در مقام تبیین آیات و روایات و توضیح این واژه در زمینه اینکه در اصل برای چه معنایی وضع شده، مطالبی اظهار داشته‌اند و لغت‌شناسان نیز گفته‌اند که کلمه قلب با تقلب و قلب و انقلاب که به معنی تغییر و تحول و زیر و رو شدن است، هم خانواده بوده که این دگرگونی در قلب به معنای اندام بدن که دائماً در آن، خون در حال زیر و رو شدن است و قلب به معنای اخلاقی و اسلامی‌اش هم مشاهده می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۲۴۴). مرحوم علامه طباطبایی درباره قلب می‌فرماید: «قلب عضوی است معروف و لکن بیشتر در آن چیزی که آدمی به وسیله آن درک می‌کند، استعمال می‌شود و به وسیله آن، عواطف باطنش را ظاهر و آشکار ساخته مثلاً حب و بغض، خوف و رجاء، آرزو و اضطراب درونی و امثال آن را از خود بروز می‌دهد. پس قلب آن چیزی است که حکم می‌کند و دوست دارد و دشمن می‌دارد و می‌ترسد و امیدوار می‌شود و آرزو می‌کند و خوشحال و اندوهناک می‌گردد. وقتی معنای قلب این باشد پس در حقیقت، قلب همان جان آدمی است که به قوا و عواطف باطنی مجهز است و به کارهای حیاتی خود می‌پردازد (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۷، ص ۷۴ و ج ۴، ص ۷). امام علی علیه السلام در حکمت ۱۰۸ فرموده: «لَقَدْ عَلِقَ بِنِيَاطِ هَذَا الْإِنْسَانِ بَضْعَةٌ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ وَهُوَ الْقَلْبُ. وَذَلِكَ أَنَّ لَهُ مَوَادَّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ أَصْدَاداً مِنْ خِلَافِهَا...»: به رگهای درونی انسان پاره گوشتی آویخته که شگرف‌ترین اعضا درونی اوست، و آن قلب است، چیزهایی از حکمت، و چیزهایی متفاوت با آن، در او وجود دارد. پس اگر در دل امیدی پدید آید، طمع آن را خوار گردانند، و اگر طمع بر آن هجوم آورد حرص آن را تباه سازد،....)



در بیان امام علی علیه السلام، علیرغم اشاره به قلب مادی که عضوی از بدن ماست، ماهیت باطنی قلب مورد توجه و اهمیت می‌باشد همانطور که در مفهوم مرگ قلب نیز مرگ به معنای مرگ طبیعی انسان نیست بلکه به این معنا است که قلب از ارزش‌های؛ ایمان به خدا و انبیاء و خوف قیامت خالی بشود و دچار آلودگی‌های دنیوی شود. مقصود امام علیه السلام از مواد حکمت، فضایل اخلاقی است، زیرا تمام فضایل از شاخه‌های حکمتند، و حکمت خود عبارت است از دانستن آنچه باید انجام داد، و آن شایسته‌ترین مورد در هر زمینه است و همین‌ها ماده‌های کمال‌قلبند، و امام علیه السلام به هر يك از اضداد مخالف آن مواد یعنی رذایلی که ضد فضایلند نیز اشاره فرموده است، که همان دو طرف افراط و تفریط فضایل می‌باشند (بحرانی، ۱۳۷۵). لذا در این نوشتار هر کجا صحبتی از قلب می‌شود همان معنای دوم، خاستگاه فضایل و رذایل، عواطف باطنی و حالات درونی مدنظر است.

۴-۲. نفس و روح

واژه‌هایی چون فطرت، روح، نفس، صدر و فؤاد، هم‌نشین با قلب در نظر گرفته شده‌اند. از دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام قلب چیزی جز روح و نفس نیست. به عبارتی قلب، تمام هویت انسان بوده و همه ابعاد انسانی را شامل می‌شود (فعالی، ۱۳۸۶). جهت پی بردن به این مطلب، می‌توان نمونه‌هایی از سخنان امام علی علیه السلام را بیان کرد که در آن‌ها با صراحت، قلب برابر با آنها نهاده شده است. فطرت در وجود آدمی، که همان نفس اوست، نهفته است^۱. امام علی به منظور تعلیم درود فرستادن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطبه‌ای را انشا فرمود: «اللَّهُمَّ دَاحِيَ الْمَدْحُوتِ وَدَاعِمِ الْمُسْمُوكَاتِ وَجَابِلِ الْقُلُوبِ عَلَى فِطْرَتِهَا؛ بار خدایا که تو زمین‌ها را گستراندی و آسمان‌ها را نگه داشتی و قلب‌ها را بر فطرتشان قرار دادی و آن‌ها را جیلت بخشیدی» (خطبه ۷۲). همچنین می‌توان ادعا کرد منظور از قلب، روح و نفس انسانی است که می‌تواند خاستگاه همه صفات عالی و ویژگی‌های انسانی باشد، چنان که می‌تواند منشأ سقوط انسان در رذایل انسانی باشد. سه مقوله انفعال و احساس، فهم و ادراک و فعل و عمل، هر سه به قلب نسبت داده شده است. این گستردگی استعمال نشان می‌دهد که نمی‌توان مفهوم قلب را به یکی از این موارد محدود کرد. در واقع، چون این سه مورد به قلب نسبت داده شده است، باید قلب را به منزله عامل ادراک، احساس و اراده دانست بر این اساس باید مفهوم قلب را همسنگ با مفهوم نفس در نظر گرفت. زیرا این سه مقوله، مظاهر اساسی نفس آدمی

۱. فطرت، همان حالت آفرینش و وضعیت نخستین قوای مدرکة نفس است. به عبارتی فطرت، همان فطرت قوای مدرکة نفس است (شریف‌زاده، ۱۳۸۴).

هستند و به همین دلیل است که اوصاف مشابهی در مورد مفاهیم قلب و نفس مطرح شده است (باقری، ۱۳۹۰، ص ۲۹).

در کلام علامه طباطبایی به کار بردن واژه قلب در روح و صفات روحی به این دلیل است که قلب به معنای اندامی از بدن که تجلیگاه روح است و نخستین عضوی است که روح به آن تعلق می‌گیرد و به يك معنی واسطه ارتباط روح با بدن است. هم‌چنین می‌توان گفت: حالات روحی و منسوب به قلب و روح نظیر شادی، اضطراب، تشویش و غیره بیش‌تر و پیش‌تر از هر عضو دیگر در قلب و ناحیه قلب احساس می‌شوند و انسان در بدن خویش قلب را به عنوان عضو مرتبط با این حالات می‌شناسد. در حالت غم و اندوه، این سینه است که تنگ می‌شود و قلب است که می‌تپد و نبض است که به سختی می‌زند و منشأ حرکات نبض، قلب است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۲۴۶-۲۶۵).

۴-۳. فواد

واژه «فؤاد» از مادّه «فأد» (بر وزن وَّعَد) در اصل به معنای گذاردن نان بر خاکستر یا ریگ داغ است تا این که خوب پخته شود و هم‌چنین به پختن و بریان کردن گوشت گفته می‌شود. بنابراین هنگامی که عقل به مراحل پختگی برسد به آن فؤاد می‌گویند و جمع آن «افئده» است (لسان العرب به نقل از حسن زاده و مرتضوی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۷). بسیاری از لغویان معنای جدایی برای فؤاد در نظر نگرفته‌اند و آن را هم‌سنگ با قلب و در همان مدخل قلب، معنا کرده‌اند. راغب در مفردات می‌نویسد: «الفؤادُ، مثل قلب است». فؤاد دارای معنای معرفت‌شناسی است، این معنا تنها برای انسان به کار رفته است، فؤاد منبع علم نیز هست، هم‌نشین‌های فواد علم، سمع، بصر و قلب است، علاوه بر جنبه ابزاری فؤاد در معرفت‌شناسی، خود فؤاد عضوی از اعضای بدن است که دارای علم، شهادت و تحلیل می‌باشد. در قرآن کریم فواد هم به منزله عامل درک شهودی، هم مرکز عواطف و کشش‌ها و هم مترادف عقل در نظر گرفته شده است (حسن زاده و مرتضوی، ۱۳۹۵، ص ۱۱۸-۱۱۵).

۴-۴. صدر

«صدر» در فارسی به سینه ترجمه می‌شود و از موارد پرکاربرد این کلمه، چنین برمی‌آید که دایره «صدر» وسیع‌تر از «قلب» است؛ چنان که دایره «قلب» وسیع‌تر از «فؤاد» است. از مختصات مهم صدر، تنگی و گشادگی و ظرفیت آن است. در مواردی که این مختص تذکر داده شده است، گشادگی

و ظرفیت داشتن صدر را با پذیرش اسلام، و تنگی و محدودیت آن را با کفر و انحراف توصیف کرده است.^۱ «أَحْضِدُ الشَّرَّ مِنْ صَدْرٍ غَيْرِكَ، بِقَلْبِهِ مِنْ صَدْرِكَ»؛ بدی را از سینه دیگران، با کندن آن از سینه خود، ریشه کن نما (حکمت ۱۷۸). در مورد صدر نیز شاهد آن هستیم که شئون مختلف نفس به آن نسبت داده شده است. صدر گاهی به معنای کتاب نفس آدمی است که در آن همه اعمال انسان ثبت و ضبط است، گاه مترادف فکر و اندیشه و گاهی به معنای کانون عواطف و نیازهای آدمی است.

بنا بر آنچه ذکر شد پیداست مفاهیم قلب و هم‌نشین‌های آن؛ فواد و صدر با گستره‌ای مورد استعمال قرار گرفته‌اند که باید آنها را همسنگ نفس آدمی دانست (باقری، ۱۳۹۰، ۳۰). حاصل آن که قلب و هم‌نشین‌های آن را می‌توان با نفس و روح برابر دانست.

۵. صفات و افعال قلب در نهج البلاغه

۱-۵. صفات قلب:

قلب دارای حالات و ویژگی‌هایی است که از آنها به صفات تعبیر شده است. این صفات عبارتند از:

۱-۱-۵. قلب سلیم

امام علی علیه السلام در توصیف افراد دارای قلب سلیم می‌فرماید: «فَطُوبَى لِمَنْ لَدِي قَلْبٍ سَلِيمٍ أَطَاعَ مَنْ يَهْدِيهِ وَجَنَّبَ مَنْ يُزْدِيهِ، وَأَصَابَ سَبِيلَ السَّلَامَةِ بِبَصَرٍ مِنْ بَصْرِهِ وَطَاعَةَ هَادِي أَمْرِهِ، وَبَادَرَ الْهُدَى قَبْلَ أَنْ تُغْلَقَ أَبْوَابُهُ وَتُقَطَعَ أَسْبَابُهُ، وَاسْتَفْتَحَ التَّوْبَةَ وَأَمَّاطَ الْحَوْبَةَ، فَقَدْ أَقِيمَ عَلَى الطَّرِيقِ وَهُدِيَ نَفْحَ السَّبِيلِ.»؛ خوشا به حال کسی که قلبی سالم دارد، خدای هدایتگر را اطاعت می‌کند، از شیطان گمراه‌کننده دوری می‌گزیند. با راهنمایی مردان الهی، با آگاهی به راه سلامت رسیده و به اطاعت هدایتگرش بپردازد و به راه رستگاری پیش از آن که درها بسته شود و وسایلیش قطع گردد، بشتابد، در توبه را بگشاید و گناهان را از بین برد، پس چنین فردی به راه راست ایستاده و به راه حق هدایت شده است» (خطبه ۲۱۴). مفسران برای "قلب سلیم" تفسیرهای متعددی بیان کرده‌اند که هر کدام از آنها به یکی از ابعاد این مسئله اشاره دارد؛ نظیر این که: قلب سلیم، قلبی است که پاک از شرک باشد یا قلبی است که به دور از معاصی و کینه و نفاق باشد و یا قلبی، که از عشق دنیا تهی باشد که حب دنیا سرچشمه همه خطاها است و بالاخره قلبی، که جز خدا در آن نباشد. واژه سلیم از "سلم" و "سلامت"

۱. انعام/ ۲۵ و ۱۲۵؛ زمر/ ۲۲

به معنای دور بودن از آفات ظاهری و باطنی است (راغب اصفهانی، ۱۳۸۸). قلبی که هم پاک است، و هم نرم و پرعطوفت، هم سالم است و هم انعطاف‌پذیر در مقابل حق. این همان قلبی است که به عنوان «حرم خدا» در روایات توصیف شده^۱، و این همان قلبی است که می‌تواند حقایق غیب را ببیند و به ملکوت عالم بالا نظر کند، در هر حال بهترین سرمایه برای نجات در قیامت همین «قلب سلیم» است.

۵-۱-۲. قلب مریض

امام علی علیه السلام فرمودند: «فان سخ له الرجاء الذله الطمع، وان هاج به الطمع اهلكه الحرص، و ان ملكه الیاس قتله الاسف»؛ اگر در دل امیدی پدید آید، طمع آن را خوار گرداند و اگر طمع بر آن هجوم آورد حرص آن را تباه سازد و اگر نومییدی بر آن چیره شود، تاسف خوردن آن را از پای درآورد» (حکمت ۱۰۸). «ومن عشق شینا عشی (اعمی) بصره، و من امراض قلبه، فهو ينظر بعین غیر صحیحه، و یسمع باذن غیر سمیعه، قد خرت الشهوات عقله، و امانت الدنیا قلبه»؛ هرکس به چیزی عشق ناروا ورزد، نایب‌نیش می‌کند، و قلبش را بیمار کرده، با چشمی بیمار می‌نگرد و با گوش‌ی بیمار می‌شنود. خواهش‌های نفس، پرده عقلش را دریده دوستی دنیا دلش را میرانده است (خطبه ۱۰۹). «فان القلب اذا اکره عمی»؛ به اکراه انداختن دل، آن را کور می‌کند (حکمت ۱۹۳). امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «همانا این دل‌ها ملول و افسرده می‌شود، همان‌طور که بدن‌ها خسته می‌شود، پس برای طراوت آنها در پی حکمت‌ها و دانش‌های نو و شگفت‌آور باشید (حکمت ۹۱). بنابراین قلب مریض، قلبی است که مادام در حالت شک و تردید است، یعنی هم محبت حق تعالی در آن وجود دارد - که موجب حیات است - و هم شهوات و حرص به سبب مطامع دنیوی - که موجب هلاکت اوست - در آن قلب جای دارد. به عبارتی قلب مریض، قلبی است که یا به سلامت نزدیک می‌شود یا به سوی هلاکت می‌رود (ابن ابی بکر ۱۹۶۱ به نقل از محمدحسین زاده و عارفی، ۱۳۸۸، ص ۶۹).

۵-۱-۳. حیات و موت قلب

از جمله نکاتی که در سخنان امام علی علیه السلام مطرح می‌شود مسئله موت و حیات قلب است. عواملی که باعث حیات قلب است توجه به موت است. یاد مرگ، قلب را زنده می‌کند «و ائمان ذلك بمنزلة الحکمه التي هی حیاة للقلب المیت» (خطبه ۱۳۳). و بالعکس یاد دنیا، قلب را می‌میراند و

۱. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: القلب حرم الله فلا تسکن حرم الله غیر الله؛ قلب حرم خداست غیر خدا را در حرم خدا ساکن مکن (مجلسی و بهبودی، ۱۳۸۴، ج ۷۰، ص ۲۵).

آن که قلبش مرده باشد در آتش جهنم سقوط خواهد کرد» ... وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ)) (حکمت ۳۴۹). از مجموعه نمونه‌های مذکور، این نکته به دست می‌آید که عضو حیاتی انسان، قلب بوده که امری باطنی است، اگر درون انسان اصلاح گردد ظاهر، پیرو آن خواهد بود. حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۴۲ به عامل دیگری برای مرگ قلب اشاره فرموده‌اند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ [الثَّنَانِ] اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَطُولُ الْأَمَلِ»؛ ای مردم! همانا بر شما از دو چیز می‌ترسم: هواپرستی و آرزوهای طولانی». «عَمَارَةَ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ وَالْإِعْتِصَامَ بِحَبْلِهِ، ... أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ ... وَقُوَّةَ بِالْيَقِينِ وَتَوَرُّهُ بِالْحِكْمَةِ...»؛ ذکر الهی و چنگ زدن به حبل متین او، دل را آباد می‌کند. موعظه و زهد به قلب حیات واقعی می‌بخشد. یقین، جان آدمی را شکوفا کرده حکمت آن را روشن می‌کند... (نامه ۳۱). حاصل آن که قلب ممکن است در دو وضعیت قرار گیرد: مرگ و حیات. حضرت علی علیه السلام ضمن اشاره به هر دو، عوامل هر يك را برمی‌شمارند و با مواعظ پی‌درپی انسان را به حیات راستین که همان حیات اخروی است ترغیب می‌نمایند.

۴-۱-۵. کبر و خشوع

امام علی علیه السلام در «خطبه المتقین» پارسایان را به دو صف می‌کشد و برای آنان خصایصی را بیان می‌نماید؛ از جمله آن که «تَرَاهُ قَرِيبًا أَمَلُهُ، قَلِيلًا زَلَّهُ، خَاشِعًا قَلْبُهُ»؛ اهل تقوا آرزوهایشان کوتاه، خطاهایشان اندک و دل‌هایشان خاشع است (خطبه ۱۹۳). فردی که نفسی خاشع و کرداری خاضعانه داشته باشد، تسلیم حق است و آن که در برابر حق حالت پذیرش داشته باشد، حق مدار است و هم او تنها جویای حق و حقیقت است و چنین فردی اهل حق را بعد از شناخت حق می‌شناسد و اهل باطل را بعد از شناخت باطل می‌شناسد: «إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ، فَتَعَرَفْتَ مَنْ أْتَاهُ [أَهْلُهُ]، وَلَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ، فَتَعَرَفْتَ مَنْ أْتَاهُ». إخراجاً لِلتَّكْبُرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَإِسْكَاناً لِلتَّذَلُّلِ فِي نَفْسِهِمْ»؛ کبر و خودپسندی را از قلب‌هایشان خارج کند و به جای آن فروتنی آورد (خطبه ۱۹۲). «خشوع» به معنی تضرع و زاری و فروتنی است که ابتدا در دل و خاطر انسان بوجود می‌آید و سپس در اعضای بدن ظاهر می‌شود. لذا در روایات آمده هرگاه دل متأثر شود، اعضاء بدن فرمانبردار و خاشع می‌شوند (راغب اصفهانی، بی‌تا، ص ۶۵). خشوع توأم با خوف و خشیت است. فاطمنا و ما کمین فی قلوبکم من نیران العصبیه واحقاد الجاهلیه، فانما تلك الحمیه تکون فی المسلم من خطرات الشیطان ونحواته، ونزغاته ونفثاته»؛ شراره‌های تعصب و کینه‌های جاهلی را در قلب خود خاموش سازید، که تکبر و خودپرستی در دل مسلمان از آفت‌های شیطان، غرورها و کشش‌ها و وسوسه‌های اوست (خطبه ۱۹۲).

۵-۱-۵. قناعت

«مع قناعه تملأ القلوب»؛ قناعتی که دل‌ها و چشم‌ها را پر سازد» (خطبه ۲۱۴). قناعت، محصول ایمان، میوه رضا و تسلیم و ثمره وقار و ادب قلب انسان، نسبت به وجود مقدس حق تعالی است. قناعت در نفس و قلب انسان، نتیجه تقوا و پیراستگی نفس از رذائل و آراستگی جان به محامد اخلاقی است.

۵-۱-۶. تقوا

تقوا به معنی پرهیز و نگهداری خوب‌شدن از برخورد با موانع و آنچه مابین انسان و مقصد خود حایل باشد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: آگاه باشید که همانا عامل تندرستی تن، تقوای دل است (حکمت ۳۸۸). قلب، هم‌چون بدن امراض خاص خود را دارد. در این بین کدام مهم‌تر است؟ امام به این سؤال این‌گونه پاسخ می‌دهد: «قال علی رضی الله عنه: الأوان من البلاء أفاقه وأشد من أفاقه مرض البدن، وأشد من مرض البدن مرض القلب. الأوان من النعم سعة المأل، وأفضل من سعة المأل صحة البدن، وأفضل من صحة البدن تقوى القلب»؛ بدترین گرفتاری فقر است، این گرفتاری سخت‌تر از مرض بدن است و از مرض بدن شدیدتر و بالاترین مرض‌ها، مرض قلب است. چنان‌که بهترین تندرستی‌ها صحت قلب است و صحت قلب تنها از طریق تقوای حاصل می‌شود (حکمت ۳۸۸). امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمودند: «فإن تقوى الله دواء داء قلوبكم»؛ تقوای الهی (سلامت دل) ... درمان بیماری‌های قلب شما است» (خطبه ۱۹۸). در جای دیگر فرمودند: «فإن تقوى الله دواء داء قلوبكم وبصر عمى أفدتكم وشفاء مرض أجسادكم وصلاح فساد صدوركم وظهور دس أنفسكم وجلأ غشاء عشا بصاركم»؛ تقوا و ترس از خدا، داروی بیماری‌های قلوب، بینائی دل‌ها، شفای آلام جسمانی، صلاح و مرهم زخم‌های جان‌ها، پاکیزه‌کننده آلودگی ارواح، جلای نابینائی چشم‌ها می‌باشد (خطبه ۱۹۸). حضرت علی (رضی الله عنه) در این روایت، درمان امراض قلبی را پرهیزگاری و تقوا دانسته‌اند. ایشان تقوا را نه تنها مرهم دردهای روحی بلکه دواء دردهای جسمی نیز می‌دانند.

۵-۱-۷. قفل

قفل که -جمع آن اقفال است- به هر مانعی که انسان را از انجام کاری باز می‌دارد، اطلاق می‌شود (راغب، بی تا، ص ۶۷۹). «وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُهُ، ابْتَعَثَهُ وَالنَّاسُ يَضْرِبُونَ فِي عَمْرٍو وَ يَجُودُونَ فِي حَيْرَةٍ؛ قَدْ قَادَتْهُمْ أَرْمَةُ الْحَبِينِ، وَاسْتَعْلَقَتْ عَلَى أَقْفَالِهِمُ الرِّبْنُ؛ گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، او را زمانی مبعوث کرد که مردم غرق گناه و جهل بودند و در میان امواج حیرت و سرگردانی دست و پا می‌زدند. افسار هلاکت، آنها را به هر سو می‌کشید و قفل‌های نادانی و گمراهی بر قلب‌هایشان زده شده بود (خطبه ۱۹۱).

از جمله عوامل پیدایش آرامش در جوامع، محبت و الفت دل‌هاست و این حالت به دست نمی‌آید جز این‌که میان مردم از یک سو و حکام از سوی دیگر پیوند درونی حاصل گردد «فان عطفك عليهم يعطف قلوبهم عليك»؛ همانا مهربانی تو نسبت به سربازان، دل‌هایشان را به تو می‌کشاند» (نامه ۵۳/۸). اگر جز این باشد اعتماد عمومی از بین می‌رود و امنیت ملی به خطر می‌افتد. حضرت علی علیه السلام بعد از بیعت مردم در خطبه‌ای که ایراد فرمود به این نکته اشاره‌ای جالب نمود که: «فاصبروا حتى يهدا الناس، وتقع القلوب مواقعها، وتوخذ الحقوق مسمحة»؛ اکنون زمانه صبوری است تا دل‌ها آرامش گیرند و در این زمینه استیفای حقوق فراهم گردد (خطبه ۱۶۸). اگر قلب‌ها متحد شوند با تعداد اندک هم می‌توان کارهای بزرگ کرد و آنچه مهم است حالت و وضعیت قلب است نه ظاهر یا زبان. امام علیه السلام آن‌گاه که زیر بار وی بیعت کرد فرمود: «بزعم انه قد بايع بيعة، ولم يبايع بقلبه»؛ بیعت او دستی است نه قلبی (خطبه ۸). «قلوب الرجال وحشية، فمن تألفها قبلت عليه»؛ دل‌های گریزان مردم، به کسی که محبت کند روی می‌آورند (حکمت ۵۰). به عبارتی محبت، قلب وحشی را رام می‌کند. «ان هذه القلوب تمل كما تمل الابدان، فابتغوا لطرائف الحكم»؛ طرائف حکمت، ملامت دل را می‌برد (حکمت ۹۱). «القلب مصحف البصر»؛ قلب کتاب چشم است» (حکمت ۴۰۹). یا به عبارتی هر آن‌چه دیده بیند دل کند یاد. امام علی علیه السلام در دو مورد مقایسه‌ای بین زبان و قلب مؤمن و منافق به دو گونه قیاس کرده است و فرمودند: «ان لسان المؤمن من وراء قلبه، وان قلب المنافق من وراء لسانه. لان المؤمن اذا اراد ان يتكلم بكلام تدبره في نفسه، فان كان خيرا ابداه، وان كان شرارا اراه»؛ همانا زبان مومن در پس قلب او، و قلب منافق از پس زبان اوست زیرا مؤمن اگر بخواهد سخنی بر زبان جاری کند نخست در آن اندیشه و تأمل روا دارد و در صورتی که نیک و صلاح بود بر زبان جاری می‌کند و اگر آن را ناروا دید از آن چشم می‌پوشد اما منافق بی‌تأمل سخن بر زبان جاری کرده هیچ در آن نمی‌اندیشد و سود و زیان کلام را نمی‌داند (خطبه ۱۷۶). بر این اساس قلب و عقل مؤمن بر زبان تقدم دارد. ناگفته نماند که می‌توان به صورت دیگری نیز تفسیر نمود و آن این‌که منافق اعتقاد اصلی خویش را در قلب نگه داشته، آن را پنهان می‌کند و به زبان نمی‌آورد، اما گفته‌های مؤمن از اعتقادش حکایت دارد. به دیگر سخن، زبان و قلب مؤمن یکی است اما زبان و قلب منافق یکی نیست. امام علی علیه السلام در مورد دیگر فرمود: «لِلسَانِ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَ قَلْبُ الْأَمْحَقِّ وَرَاءَ لِسَانِهِ». زبان عاقل در پشت قلب اوست، و قلب احمق در پشت زبانش قرار دارد (حکمت ۴۰).



۵-۲. افعال قلب

اعمالی که گاهی از قلب سر می‌زند به افعال قلب تعبیر می‌شود که عبارتند از:

۵-۲-۱. امر و نهی

به اعتقاد امام علی علیه السلام حدّ نصاب امر به معروف و نهی از منکر، امر و نهی قلبی است و این ریشه و بنیان مراتب بعدی است که در سخن عمیق و گهربار ذیل از آن به «جهاد» یاد شده است: «وعن ابي جحیفه قال: سمعت امیر المؤمنین یقول: ان اول ما تغلبون علیه من الجهاد بایدیکم ثم بالستکم ثم بقلوبکم فمن لم یعرف بقلبه معروف و لم ینکر منکر اقلب فجعل اعلاه اسفله و اسفله اعلاه»، امیرمؤمنان علی علیه السلام خطاب به وهب بن عبدالله که از دوستان ایشان بوده و حضرت او را «وهب الخیر» خطاب می‌فرمود: آن‌گاه که به ریاست بیت‌المال در کوفه گماشت، فرمود: اولین شکست شما، شکست در جهاد با دستان است، سپس شکست در جهاد با زبان و در پایان شکست در جهاد با قلب است. قلب اگر معروف و منکر را نشناسد و منکر را منکر و معروف را معروف نداند، مقلوب و دگرگون گشته در دنیا سرگردان و در آخرت گرفتار خواهد شد (حکمت ۳۷۵). امام علی علیه السلام در سخنی دیگر مردم را چند دسته تقسیم فرمود: «فمنهم المنکر للمنکرین ولسانه وقلب فذلک المستکمل لخصال الخیر؛ و منهم المنکر بلسانه وقلبه و التارک یدین، فذلک متمسک بخصلتین من خصال الخیر و مضیع خصله؛ و منهم المنکر بقلبه، و التارک یدین ولسانه، فذلک الذی ضیع اشرف النخصلتین من الثلاث، و تمسک بواحد، و منهم تارک لانکار المنکر بلسانه وقلبه و یدین؛ آنان که با دست و زبان و قلب، منکر را اعلام می‌کنند این شخص، انسانی است که واجد تمام خصال خیر است. بعضی دیگر تنها به انکار قلبی و زبانی اکتفا می‌کنند و دست به کاری نمی‌برند، که اینان دو خصلت خیر را واجد و یکی را فاقدند. دسته سوم کسانی هستند که فقط به قلب انکار می‌ورزند؛ این‌ها دو خصلت شریف را از دست داده و تنها به یک امر خیر چنگ زده‌اند و سرانجام مردمانی یافت می‌شوند که از هر سه خصلت محرومند (حکمت ۳۷۴).

۵-۲-۲. رویت و دریافت حقیقت خداوند

مهم‌ترین مسئله دین، خداست و وصول به او، غایت آمال مشتاقان و عارفان است. از امام علی علیه السلام سؤال شد که «هل رایب ربك یا امیر المؤمنین» امام علیه السلام در جواب فرمود: «آیا چیزی را که نمی‌بینم پرستش نمایم» سپس این جمله ماندگار بر زبان مبارکش جاری شد که: «لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان و لكن تدرکه القلوب بحقایق الایمان»؛ چشم به درک او نائل نمی‌شود، زیرا متعلق ادراک بصری، محسوس است و خدا چون ماده نیست به حس نمی‌آید (خطبه ۱۷۹). اما

انسان راهی دیگر برای مواجه شدن با او و دیدن او دارد و آن راه دل و طریق ایمان حقیقی است. اگر انسان مراتب ایمان را طی کند تا بر ایمان ناب و خالص دست یابد به گونه‌ای که بتوان گفت «او مؤمن است» در این صورت شهود عالم آسُت ظهور خواهد کرد و انسان دوباره به سخن آمده می‌گوید: ﴿قَالُوا بَلَىٰ سَهَدْنَا﴾^۱ و این جز با قلب ممکن نیست. البته درک و فهم قلب در شناخت خدا محدود است و انسان هرگز نمی‌تواند به کنه ذات خدا پی ببرد. حضرت علی علیه السلام در موضعی دیگر فرمود: «... وَامْتَنَعَ عَلَىٰ عَيْنِ الْبَصِيرِ، فَلَا عَيْنٌ مِّنْ لَّمْ يَرَهُ تُنْكِرُهُ وَلَا قَلْبٌ مِّنْ أُتْبِتَهُ يُبْصِرُهُ»؛ هرگز برابر چشم بینندگان ظاهر نمی‌گردد، نه چشم کسی او را ندیده می‌تواند انکارش کند و نه قلبی که او را شناخت می‌تواند مشاهده‌اش نماید (خطبه ۴۹). امام علیه السلام در فراز پیشین، قدرت درک برای قلب ثابت نمودند، اما در این جا آن را سلب نمودند. این تناقض نیست؛ زیرا معرفت حسی و معرفت درونی مدنظر است. مسئله نسبت قلب و معرفت به گونه‌هایی دیگر هم مطرح شده است از جمله این که: «والظاهر لقلوبهم بحجته»؛ خداوند با برهان و دلیل خود را بر قلب‌هایشان آشکار کرد (خطبه ۱۰۸). «ونورنی قلبه الیقین»؛ پاره‌ای قلب‌ها با نور یقین منورند (حکمت ۳۷۳). البته «معرفتی که از راه قلب حاصل می‌شود معرفتی «شهودی» و بدون واسطه صورت‌ها و مفاهیم ذهنی است» (حسین زاده، ۱۳۸۶، ص ۱۵). رویت خداوند با چشم محال است؛ زیرا چشم تنها امور مادی و محسوس را می‌بیند و ذات حق از حس و ماده منزّه است، اما اگر با چشم نتوان او را دید، نمی‌توان او را انکار کرد. فواد غشا قلب است و لذا چنین به نظر می‌رسد که فؤاد، حساس‌ترین و لطیف‌ترین عامل درک در قلب است؛ به طوری که درک قلبی و یا همان رؤیت الهی به آن نسبت داده شده است: ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾^۲؛ آن چه را که فؤاد دیده، خلاف واقع نبوده است. فؤاد منبع علم نیز هست، یکی از معرفت‌هایی که در فؤاد حاصل می‌شود، رؤیت است و این رؤیت تنها کارکرد معرفتی است که به فؤاد نسبت داده شده است. فؤاد با یافتن این معرفت دچار خطا نمی‌شود و چیزی مانع آن نمی‌شود و این معرفت قطعاً ایمان را در پی خواهد داشت (حسن زاده و مرتضوی، ۱۳۹۵، ۱۱۸-۱۱۵).

۵-۲-۳. زهد و اعراض از دنیا

مهم‌ترین محور سخنان امام علی علیه السلام زهد و اعراض از دنیا است. واقعیت آن است که دنیا برای انسان باقی نیست و انسان نیز برای دنیا بقایی ندارد. انسان برای دنیا آفریده نشده است و خالق

۱. اعراف/ ۱۷۲.

۲. نجم/ ۱۱.

انسان و جهان، انسان را به سمت دنیا فرا نخوانده است. ویژگی دنیا این است که لذتش با رنجش آمیخته است: ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾^۱. امام علی علیه السلام در ادامه، این گونه انسان‌ها را دعوت به سبقت گرفتن می‌کند: به خانه‌ای که دعوت شدید سبقت گیرید و دل از دنیا برگیرید و چونان کنیزکان برای آنچه که از دنیا از دست می‌دهید، گریه نکنید و با صبر و استقامت بر اطاعت پروردگار و حفظ و نگهداری فرامین کتاب خدا، نعمت‌های پروردگار را نسبت به خویش کامل کنید (خطبه ۱۷۳).

در فرهنگ دینی، میان جهان مادی از يك سو و دنیا از طرف دیگر بسی تفاوت است. در هیچ آیه و حدیثی جهان و ماده ذمّ نشده است. جهان با تمامی مراتبش مخلوق خداست و آفریده الهی، زیبا بلکه زیباترین است هر آنچه از زیباست، زیباست: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾^۲ بنابراین مراد از دنیا، حالت تعلق و وابستگی يك جا به جهان ماده است و نه خود جهان ماده که انسان تنها در همین جا به رشد می‌رسد و از همین جهان می‌توان برای ابدیت خود توشه بردارد. امام علیه السلام حتی بالاتر از این‌ها فرمود: «اخرجوا من الدنيا قلوبكم»؛ امام علی علیه السلام نفرمود دنیا را از قلب خویش خارج کنید بلکه فرمود قلب خود را از دنیا بیرون کنید (خطبه ۲۰۳). امام علی علیه السلام در موضعی دیگر میان خدا و دنیا مقابله می‌اندازند و می‌فرماید: «وكذلك من عظمت الدنيا في عينه وكبر موقعها من قلبه آثارها على الله فانقطع إليها وصار عبدًا لها»؛ کسی که دنیا در نظرش عظیم جلوه کند و موقعیت آن در دلش وانمودی بزرگ داشته باشد، دنیا را بر خدا مقدم دارد و از هر چه غیر دنیاست (حتی خدای خویش) بریده و نهایتاً برده دنیا گردد (خطبه ۱۶۰). انسانی که دنیا اکثر همّ اوست و قلبش مملو از مشتتهیات دنیوی است، خدا واقعا در دل او موقعیتی ندارد. عکس آن نیز ممکن است اگر یاد خدا و خود او در دل نشیند، دنیا طبعاً از چشم انسان می‌افتد و برای او كوچك و حقیر می‌شود... لذا امام علی علیه السلام که اعراض از دنیا را پایه اصلی سخنان خود قرار داده است، میراندن یاد دنیا و بیشتر از همه بر اعراض قلبی از دنیا تأکید دارد: «فاعرض عن الدنيا بقلبه وامات ذكرها من نفسه»؛ که پیامبر با دل از دنیا روی برگرداند، و یاد دنیا را از جان خود ریشه‌کن کرد (خطبه ۱۶۰).

۵-۲-۴. ایمان و اطمینان

ایمان آوردن عمل قلب است مگر ایمان نیز، قلب است و تا قلب به روی چنین حقیقتی گشوده نشده یا آن را در خود قرار نداده باشد، ایمان حاصل نشده است. ایمان راه انحصاری نیل به جاودانگی

۱. شرح / ۶.

۲. سجده / ۷.

و سعادت است و انسان را عدالت‌خواه، دادگستر و مهربان می‌کند و به انسان حیات می‌بخشد، ایمان نهالی است که در قلب آدمی می‌روید و جایگاهش در قلب است.^۱ اطمینان یافتن نیز از افعال قلب است که پس از ایمان آن، حاصل می‌شود. می‌توان گفت: اولاً: ایمان، امری قلبی است. ثانیاً: ایمان غیراسلام است؛ «الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان»؛ ایمان معرفت به دل و اقرار به زبان و عمل به جوارح است (حکمت ۲۲۷). از نظر امام علی علیه السلام ایمان دو گونه است: مستقر و عاریه. «فمن الایمان ما یکون ثابتاً مستقراً فی القلوب، ومنه ما یکون عواری بین القلوب و الصدور»؛ اگر ایمان در دل انسان نفوذ کرده و تثبیت شود، ایمان مستقر و مؤثر است. چنین ایمانی با شبهات از بین نمی‌رود، قسم دیگر ایمانی است که قلبی نباشد و عاریتی بوده و موقتی و مقطعی است (خطبه ۱۸۹).

۵-۲-۵. دشمنی

خطبه ۱۰۸ امام علی علیه السلام، خبر از مسخ ارزش‌ها در حکومت بنی‌امیه و آخرالزمان است، پایان این خطبه جالب، به این نکته اشاره می‌فرماید که دوستی‌ها زبانی است اما قلب‌ها با یکدیگر مشاجره و دشمنی دارند. در این زمان گروه‌هایی ایجاد می‌شود که هر یک به جناحی می‌پیوندند و خلاصه آن که عفت موجب شگفتی و اسلام وارونه می‌شود. «وَاسْتَعْمَلَتِ الْمُؤَدَّةُ بِاللِّسَانِ وَشَاجَرَ النَّاسِ بِالْقُلُوبِ»؛ دوستی مردم به زبان و دشمنی آنها با هم با دل‌ها است (خطبه ۱۰۸).

۵-۲-۶. تعقل و اندیشه‌ورزی

امام علی علیه السلام در یکی از خطبه‌های خویش احوال عارفان را توصیف می‌فرماید. آن سخن با این جمله‌های نورانی آغاز می‌شود: «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ، وَأَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ، وَلَطْفَ غَلِيظُهُ، وَبَرَقَ لَهُ لَأَمِعَ كَثِيرُ الْبُرْقِ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ، وَسَلَّكَ بِهِ السَّبِيلَ، وَتَدَا فَعْتَهُ الْأَبْوَابَ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ، وَدَارِ الْأَقَامَةِ، وَتَبَتَّ رِجْلَاهُ بِطَمَآنِينَةٍ بَدَنَهُ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَالرَّاحَةِ، بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ، وَأَرْضَى رَبَّهُ؛ او (سالک الی الله) عقلش را زنده کرده و شهواتش را میرانده است، تا آنجا که جسمش لاغر شده، و خشونت اخلاقی به لطافت مبدل گشته است و برقی پر نور برای او می‌درخشد، راه را برای او روشن می‌سازد و او را به مسیر حق (سلوک الی الله) می‌برد، او (در این مسیر) پیوسته از دری به دری دیگر منتقل می‌شود تا به دروازه سلامت سرای جاودانی راه یابد، گام‌های او همراه با آرامش بدنش در جایگاه امن و راحت ثابت می‌گردد، اینها همه به خاطر آن است که قلبش را بکار گرفته و پروردگار خویش را راضی

۱. مجادله/۲۲.

ساخته است (خطبه ۲۲۲).

علاوه بر امیرالمؤمنین، روایات دیگر نیز، اندیشه‌ورزی را کار قلب شمرده‌اند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «تفکر القلب حین دلته العین علی ما عانیت من ملکوت السماء وارتفاعها فی الهواء بغیر عمدی» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۵۲/۳) چشم می‌بیند که آسمان بدون ستون استوار است و قلب را به تفکر وامی‌دارد. روایات دیگری قلب را از جوارح تعقل، تفقه و تفهم می‌دانند (کلینی، ۱۳۶۳: ۳۸/۲).

۵-۲-۷. فقه

برخی، فقه را «علم و فهم» و تفقه را «تعلم و تفهم» معنا کرده‌اند (خلیل بن احمد فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳۷۰/۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۰۵/۱۹). لغویون، عموماً، اصل معنای ماده «فقه» را فهمیدن می‌دانند. در قرآن آمده: ﴿وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ﴾^۱. امام علی علیه السلام فهمیدن را از شئون قلب می‌داند و فقه را کار قلب می‌شمارد. حتی در جایی که قلب ادراک نمی‌کند را به سالم نبودن قلب مرتبط می‌کند. «إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاحِ فِي الظُّلْمَةِ يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَجَّهَهَا، فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَعُوا، وَأَخْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ فَتَهَمُّوا»؛ همانا من در میان شما چونان چراغ درخشاننده در تاریکی هستم، که هر کس به آن روی می‌آورد از نورش بهره‌مند می‌گردد. ای مردم سخنان مرا بشنوید، و به خوبی حفظ کنید، گوش دل خود را باز کنید تا گفته‌های مرا بفهمید (خطبه ۱۸۷). بدین لحاظ در این عبارت برای قلب هم اذن ثابت شده است و هم فهم. حضرت علی علیه السلام در خصوص فهم برخی از احادیث می‌فرماید: «إِنَّ أَمْرًا صَعَبًا مُسْتَصَعَّبًا، لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ همانا کار ما سخت و تحمل آن دشوار است که جز مومن دین‌دار که خدا او را آزموده و ایمانش در قلب استوار بوده قدرت پذیرش، (فهم) و تحمل آن را ندارد (خطبه ۱۸۹). اگر ایمان در قلب پدید آید انسان به مقام درك قلبی و شهود حضرت حق نائل آمده است. «وَلَكِنْ تَدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»؛ دل‌ها با ایمان درست، خدا را در می‌یابند (خطبه ۱۷۹).

۶. دلالت‌های تربیتی معناشناسی قلب

در این بخش بر اساس معناشناسی قلب ابتدا به بیان هدف تربیت انسان، سپس به اصول تربیتی می‌پردازیم:

۱. اسراء/۴۶.

۶-۱. اهداف تربیتی معناشناسی قلب

گفته شد از افعال قلب، دریافت حقیقت خداوند و ایمان به اوست (خطبه ۱۰۸ و حکمت ۲۲۷). از طرف دیگر مهمترین مساله دین، خداوند و وصال به اوست و در تمامی اعصار تلاش انبیاء و اولیاء و مریدان به هنگام تربیت متربیان، همین مساله (شناخت خدا و رسیدن به او) بوده است. بنابراین می‌توان از معناشناسی و افعال قلب هدف غایی تربیت انسان، یعنی همان قرب الی الله را استخراج نمود. پر واضح است انسان دارای قلب سلیم، به خدا ایمان آورده و در نهایت به حیات طیبه دست می‌یابد. حیات طیبه نوعی زندگی است که در ارتباط با خدا به دست می‌آید و باعث می‌شود همه ابعاد وجودی انسان از پلیدی دور شود.

۶-۲. اصول تربیتی معناشناسی قلب

۶-۲-۱. اصل هماهنگی با فطرت

این اصل به مبنای فطرت انسان ناظر است. در قلب انسان معرفت ربوبی فطرتا وجود دارد (خطبه ۷۲). ولی انسان بر اثر اشتغالات و سرگرمی‌ها دچار غفلت و نسیان می‌شود. در گرو همین مشغولیت‌ها، گاه انسان در مورد خداوند، دچار نسیان و فراموشی می‌شود. به عبارتی قلب مریض می‌شود و محبت خداوند از دل و جان بیرون می‌رود. قلبی، که از محبت و عشق به خدا تهی باشد سرچشمه همه خطاها خواهد بود. علاوه بر خداگرایی، خردورزی، حقیقت‌جویی، زیباگرایی، عدالت‌طلبی، کمال‌گرایی از جمله استعدادهای فطری هستند. از نظر عقلی در تعلیم و تربیت نیز اگر هماهنگی با فطرت وجود نداشته باشد، استعدادهای عالی آدمی رشد نمی‌کند.

۶-۲-۲. اصل هدایت‌خواهی

این اصل مربوط به مبنای تهدیدات انسانی است. غفلت از یاد خدا (خطبه ۴۲)، ایمان ظاهری (خطبه ۱۸۹)، و غیرقلبی (خطبه ۱۸۹)، دشمنی (خطبه ۱۰۸)، امر به سیئات (حکمت ۳۷۴ و ۳۷۵)، دلبستگی به دنیا (خطبه ۱۶۰ و ۲۰۳ و حکمت ۳۴۹)، کبر و خودخواهی (خطبه ۱۹۲)، پیروی از شیطان و شیطان‌صفتان (خطبه ۱۹۲)، افراط و تفریط در غرایز (خطبه ۴۲ و ۱۰۹) و گمراهی (خطبه ۱۹۱)، برخی از مصادیق تهدیدات انسانی است که در صفات و افعال قلب نیز به تفصیل بدان‌ها اشاره شد. طمع، حرص، نومیدی (حکمت ۱۰۸)، تعصب و کینه (خطبه ۱۹۲)، عشق به غیر خدا (خطبه ۱۰۹)، گناه کردن (خطبه ۲۱۴)، نیز از جمله عوامل ایجاد بیماری در قلب هستند. انسان برای در امان بودن از خطرات و تهدیدات و داشتن قلبی سلیم، به طور فطری خواستار هدایت است که این امر توسط تربیت میسور خواهد شد.

۶-۲-۳. اصل تعقل و تفکر

این اصل ناظر به مبنای تعقل و اندیشه‌ورزی انسان است. آنچه به عنوان یکی از افعال قلب بدان تاکید شده است، مسئله تفکر و تعقل کردن است (خطبه ۲۲۲) که از آن به عنوان غربال‌کننده یاد شده است چرا که ابزار شناخت هستی و خالق هستی برحسب اقتضانات علم حضوری و شهودی و با مفاهیم عقلی و ذهنی است. عقل موهبتی الهی و نوری رحمانی که پیامبر درونی انسان شمرده می‌شود و اگر انسان به ندای عقل خود گوش فرا دهد و به آنچه در نتیجه تعقل با قلب خویش بدان می‌رسد، عمل کند اهل سعادت می‌شود. اندیشیدن و تعقل به عنوان یک امتیاز انسان و به عنوان یک زمینه که می‌تواند تمام جهت زندگی انسان را بارور کند، دارای اهمیت است و باید بدان توجه شود. در تعلیم و تربیت اسلامی نیز به نقش ویژه تفکر و تعقل در تربیت انسان توجه خاصی شده است.

۶-۲-۴. اصل جامعیت

این اصل ناظر به مبنای منابع مختلف شناخت آدمی (حس، عقل، قلب) است. امیرالمؤمنین علیه السلام در خصوص استفاده از منابع مختلف معرفت می‌فرماید: چشم به درک او نائل نمی‌شود، زیرا متعلق ادراک بصری، محسوس است و خدا چون ماده نیست به حس نمی‌آید (خطبه ۱۷۹) و خداوند با برهان و دلیل خود را بر قلب‌هایشان آشکار کرد (خطبه ۱۰۸). در خطبه ۲۲۲ نیز به زنده نگاه داشتن عقل و بهره‌گیری از این منبع تاکید نموده است. لذا بر اساس معنانشناسی قلب، انسان برای تربیت مطلوب نیز ناگزیر به استفاده جامع از حداکثر منابع شناخت می‌باشد. انسان موجودی چند بعدی است و استعدادهای نهفته‌ای دارد که باید شکوفا شود و مورد بهره‌برداری صحیح قرار بگیرد. شناخت هریک از ابعاد، استفاده از قوای شناختی خاصی را می‌طلبد. شناخت آدمی با موانع و محدودیت‌هایی همراه است. هر چند انسان باید به کمک قوای شناختی، شناخت خود را از واقعیات و حقائق محسوس و نامحسوس هستی گسترش دهد و هر دو لایه هستی (شهود و غیب) را بشناسد، در عین حال محدودیت‌هایی برای این توانایی بشر متصور است: از یک سو این شناخت به قدر توان فرد صورت می‌گیرد از سوی دیگر، عقل بشر به تنهایی قادر نیست که به بسیاری از حقائق هستی (نظیر درک کنه ذات اقدس الهی) پی ببرد. می‌توان گفت قوای شناختی انسان مکمل یکدیگر بوده و استفاده همه جانبه از منابع شناخت ضروری می‌باشد (شمخانی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۲۵). بنابراین انسان به کمک سه ابزار شناختی‌اش؛ حواس، عقل و قلب به مشاهده، ادراک و شهود می‌پردازد و معرفت کامل‌تری بدست می‌آورد.

۷. نتیجه‌گیری

در نهج البلاغه توجه ویژه‌ای به جوارح انسانی به خصوص قلب شده است. این پژوهش با هدف بررسی معنای واژه قلب در نهج البلاغه و استنتاج دلالت‌های تربیتی آن از حیث هدف و اصول تالیف شده است. نهج البلاغه مانند بسیاری از رومیان و یونانیان قدیم، قلب جسمانی را قرارگاه تفکر، تعقل، ادراک و مرکز عواطف و احساسات می‌شمرد. به عبارتی چون قلب جایگاه صفات و افعال گوناگون انسانی می‌باشد، می‌توان قلب را در ابعاد عاطفی، ادراکی و افعالی انسان به کار گرفت. صفات و افعال قلب که بدان‌ها بطور کامل اشاره شد، عبارتند از: قلب سلیم و مریض، کبر و خشوع، قناعت، پرهیزگاری، الفت، امر به معروف و نهی از سیئات، رویت و دریافت حقیقت خداوند، زهد و اعراض از دنیا، ایمان و اطمینان، تعقل و تفکر، دشمنی و فقه. همچنین معناشناسی هم‌نشین‌های قلب؛ نفس و روح، فواد و صدر بررسی شد و برخی از صفات و افعال قلب به آنها نسبت داده شد. در این پژوهش از روش مطالعه معنا و تحلیل مفهومی بهره برده‌ایم. در راستای افعال قلب؛ ایمان، باور قلبی به دین بوده که در افکار، گفتار، رفتار و خلق و خوی فرد تاثیرگذار بوده و همراهی ایمان با عمل صالح، فرد را به مقام تقوی می‌رساند و فضائل اخلاقی را شکل می‌دهد. تقوای الهی تضمین‌کننده قلب سلیم است و با قلب سلیم انسان می‌تواند به نیکبختی و حیات طیبه دست یابد. پس از تقوی، فرد از دلستگی به دنیا رها شده و زاهد می‌گردد و سپس به مقام یقین می‌رسد و پس از آن، اخلاص در عمل به دست می‌آورد. مخلصین کسانی هستند که در زندگی جز برای قرب به خدا تلاش نمی‌کنند و به تمام زندگی خود، رنگ الهی می‌دهند. از عوامل بسیار مهمی که قلب را به طرف مرگ پیش می‌برد، گناهان کبیره و تداوم بر گناهان است که باسد از آنها حذر داشت. در این نوشتار در پی بررسی و فهم معنایی واژه قلب؛ اهداف و اصول به شرح ذیل استنباط گردید: هدف تربیت بر اساس معناشناسی قلب سیر الی الله و در نهایت قرب الی الله و دستیابی به حیات طیبه است و اصول تربیت عبارتند از: اصل هماهنگی با فطرت؛ اصل هدایت‌خواهی، اصل تعقل و تفکر؛ اصل جامعیت.

کتابنامه

۱. ابن منظور، محمدبن مکرم (۱۴۱۴). *لسان العرب*، ج ۳، چاپ سوم، بیروت: دار صادر.
۲. باقری، خسرو (۱۳۹۰). *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی*. جلد اول، تهران: موسسه فرهنگی مدرسه برهان (انتشارات مدرسه).
۳. بحرانی، ابن میثم (۱۳۷۵). *شرح نهج البلاغه ابن میثم*، ترجمه قربانعلی محمدی مقدم، چاپ اول، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۴. جعفرزاده کوچکی، علیرضا و امامی غفاری، عبدالحمید (۱۳۹۴). «*قلب‌های هدایت‌پذیر و هدایت‌ناپذیر از دیدگاه قرآن*»؛ با تأکید بر نقش مدیران در هدایت و اصلاح رفتار کارکنان در سازمان‌ها». مدیریت اسلامی. ۱(۱)، صص ۶۸-۶۵.
۵. حسن زاده، مهدی و مرتضوی، سیدمحمد (۱۳۹۵). «*معناشناسی فواید قرآن کریم*». پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن، ۵(۲)، صص ۱۱۴-۱۰۵.
۶. حسین زاده، محمد (۱۳۸۶). *کاوشی در ژرفای معرفت‌شناسی*؛ منابع معرفت. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
۷. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۲). *گستره شریعت*. قم: نشر معارف.
۸. دلبری، سیدمحمد (۱۳۹۵). «*دلالت‌های تربیتی معناشناسی قلب در قرآن کریم*». پژوهش‌نامه تفسیر و زبان قرآن، ۵(۱)، صص ۱۰۶-۸۱.
۹. راغب اصفهانی (۱۳۸۸). *المفردات فی غریب القرآن*. بیروت: دارالعلم.
۱۰. راغب اصفهانی (بی تا). *مفردات*، ج ۱، ترجمه غلامرضا حسینی، تهران: مرتضوی.
۱۱. رضانی، حسن و پارسانزاد، محسن (۱۳۹۱). «*حقیقت قلب در عرفان اسلامی*». حکمت عرفانی، ۱(۴)، صص ۴۷-۳۳.
۱۲. شمخانی، اژدر؛ نورعلیان، یاور؛ عاشوری، *مظاهر و مالمیر*، سعید (۱۳۹۳). «*اصول و روش‌های تربیتی از دیدگاه امام خمینی رضی الله عنه*». بصیرت و تربیت اسلامی، ۱۱(۲۹)، صص ۱۳۶-۱۱۳.
۱۳. شهیدی، سیدجعفر (۱۳۸۰). *ترجمه نهج البلاغه*. چاپ بیست و یکم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۴. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۶۳). *المیزان*. ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۴ و ۱۷، تهران: انتشارات محمدی.
۱۵. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰). *العین*. قم: موسسه دارالهجره.



۱۶. فعالی، محمدتقی (۱۳۸۶). «قلب از دیدگاه امام علی علیه السلام». فصلنامه قبسات، (۱۹)، صص ۷-۱۷.
۱۷. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
۱۸. قنبری، بخشعلی (۱۳۸۴). «قلب در نهج البلاغه». نشریه دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان، ۱(۱۰)، صص ۲۱۸-۱۸۹.
۱۹. کاردان، علی محمد (۱۳۸۰). *درآمدی بر تعلیم و تربیت: فلسفه تعلیم و تربیت*. تهران: سمت.
۲۰. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۳). *کافی*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۱. مجلسی، محمدباقر و بهبودی، محمدباقر (۱۳۸۴). *بحار الانوار*. چاپ ششم، تهران: کتابچی.
۲۲. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). *بحار الانوار*. جامعه الدرر اخبار الائمه الاطهار. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۳. محمدحسین زاده، عبدالرضا و عارفی، علی (۱۳۸۸). «جایگاه دل در عرفان اسلامی با تکیه بر دیدگاه مولانا». پژوهش نامه اخلاق، ۲(۶)، صص ۸۰-۵۷.
۲۴. محمدزاده، سیدنادر (۱۳۹۲). «قلب در عرفان اسلامی». عرفان، ۱(۳۸)، صص ۳۵-۱۳.
۲۵. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴). *اخلاق در قرآن*. ج ۱، تحقیق و نگارش: محمدحسین اسکندری، چاپ هشتم، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
۲۶. معروف، یحیی (۱۳۸۸). «القلب فی القرآن، حقیقه ام مجاز؟». مجله العلمیه الایرانیه للغه العربیه و ادابها، شماره ۱۲، صص ۱۵۴-۱۲۹.
۲۷. نبی احمدی، محمد و حاج زین العابدینی، عباس (۱۳۹۱). «رمز و راز واژه قلب در قرآن کریم (حقیقت یا مجاز)». مجله العلمیه الایرانیه للغه العربیه و ادابها، شماره ۲۲، صص ۱۲۰-۹۹.
۲۸. نوید قراچه قیه، روح انگیز (۱۳۹۴). «معناشناسی قلب در نهج البلاغه». نشریه کتاب و سنت، ۱(۸)، صص ۸۸-۶۵.
29. Given, L. M. (2008). *Encyclopedia of Qualitative Research Methods*. California & London: Sage Publications.
30. Crystal, D. (1992). *An Encyclopedia Dictionary of Language and Language*, Oxford: Blackwell.